



مقدمه و طرح مسئله

در کلاس‌های درس علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، گاه برخی مباحث درسی موجب ایجاد سؤالاتی در ذهن دانش‌آموزان می‌شوند. این گونه سؤالات فراتر از مبحث درسی‌اند و جوابشان به‌طور مستقیم در کتاب درسی ذکر نشده است. در نتیجه، معلم کلاس خود باید جوابی علمی و مستدل برای آن سؤالات ارائه کند؛ سؤالاتی چون:

- چرا نابرابری‌ها در جامعه علمی و مستدل وجود دارند؟
- آزادی مهم است یا عدالت؟
- فرهنگ جامعه چگونه به‌وجود می‌آید؟ و...

این گونه سؤالات که ناشی از علاقه و عطش کنجکاوی دانش‌آموزان هستند، باید از سوی معلم کلاس مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار گیرند و جوابی علمی و مستدل به آن‌ها داده شود تا به این وسیله دانش‌آموزان بتوانند به جوابی که به دنبال آن بوده‌اند و مدت‌ها دغدغه خاطر آنان بوده است، دست یابند اما متأسفانه برخی معلمان نمی‌توانند جوابی علمی و مستدل به این گونه سؤالات دانش‌آموزان بدهند. در نتیجه، با دادن جواب‌های سطحی، پیش‌پا افتاده و عامیانه، یا نمی‌توانند دانش‌آموزان را قانع سازند و یا با دادن جواب‌های پراکنده، نامنظم و بدون چارچوب، موجب می‌شوند آنان نتوانند به جواب واحد و جمع‌بندی منسجمی دست یابند. در هر دو صورت، حس کنجکاوی دانش‌آموزان یکی از مهم‌ترین علل ناتوانی برخی از معلمان در ارائه جواب‌های علمی و مستدل به سؤالات فراتر از مبحث درسی را باید در بی‌اطلاعی آنان از مراحل و شیوه‌های تحلیل اجتماعی روشمند و علمی دانست.

کلیدواژه‌ها: تحلیل اجتماعی روشمند، منطق کلاسیک، منطق فازی، متغیر، تحلیل چندمتغیره.

تحلیل اجتماعی روشمند

رحیم زایر کعبه
دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز



۱. طرح درست سؤال و تعیین نوع متغیرهای آن

سؤالات قابل طرح در علم را در حالت کلی می‌توان به دو نوع اصلی «سؤالات توصیفی» (چستی و چگونگی) و «سؤالات تبیینی» (چرایی) تقسیم‌بندی کرد که مورد دوم خود به دو بخش تقسیم می‌شود: «سؤالات علی» (بیانگر قانون کلی در سطح نظری) و «سؤالات هم‌بستگی» (بیانگر هم‌تغییری منظم در سطح تجربی)؛ (ساعی، ۱۳۸۷: ۷۲). سؤالاتی که قابلیت تحلیل علمی دارند، بیشتر از دو نوع اخیر هستند. بنابراین، اولین نکته‌ای که در تحلیل اجتماعی روشن‌مند باید مورد توجه معلمان قرار گیرد، متن سؤال یا مسئله‌ای است که دانش‌آموزان آن را مطرح می‌کنند. زیرا طرح سؤال یا مسئله، نقطه شروع تحقیق و تحلیل است. اما در بسیاری از مواقع، سؤالی که مطرح می‌شود فاقد ویژگی‌های سؤال علمی است و در نتیجه نمی‌توان به آن جواب علمی داد. **کیوی** و **کامپنهود** برای طرح سؤال علمی سه شاخص روشن بودن، عملی بودن و مناسب و به‌جا بودن را ضروری می‌دانند.

● **روشن بودن:** یعنی سؤال باید دقیق، کوتاه و بدون ابهام باشد. سؤال زمانی روشن است که دیگر به توضیح دادن نیازی نباشد. برای مثال، این سؤال که «آیا نابرابری‌های موجود در جامعه قابل رفع هستند؟» مبهم است؛ زیرا مشخص نیست که منظور از نابرابری‌ها کدام نوع نابرابری‌هاست. همچنین منظور از جامعه، کدام نوع جامعه است.

● **عملی بودن:** یعنی سؤال باید عملاً امکان بررسی و ارائه جواب علمی و درست را داشته باشد. به عبارت دیگر، سؤال نباید بسیار کلان، وقت‌گیر و نیازمند تحقیق گسترده علمی باشد؛ به طوری که نتوان از عهده تجزیه و تحلیل آن در وقت کم و با امکانات محدود برآمد. برای مثال، این سؤال که «تراکم ثروت در جوامع لیبرالیستی و سوسیالیستی در دهه ۱۹۷۰ دارای چه پیامدهایی بود؟» سؤالی است بسیار کلان، وقت‌گیر و نیازمند تحقیق گسترده علمی.

● **مناسب و به‌جا بودن:** یعنی سؤال باید حقیقی باشد نه کاذب. مثلاً این سؤال که «آیا کارخانه‌داران، کارگران را استثمار می‌کنند؟» کاذب است نه حقیقی. زیرا در واقع تأییدی است که در

قالب

سؤال استتار شده است.

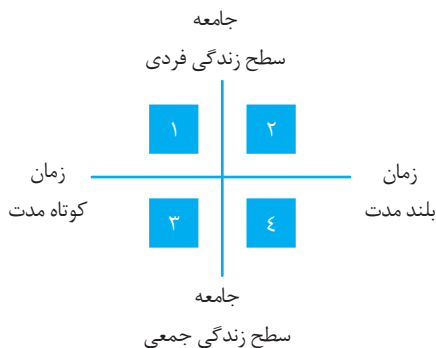
به عبارت دیگر، جواب این سؤال پیشاپیش در ذهن طراح آن به صورت «آری» یا «نه» وجود دارد. (کیوی و کامپنهود، ۱۳۷۵: ۲۸)

بعد از طرح روشن، عملی و مناسب سؤال باید متغیرهای مهم موجود در آن مشخص شود. منظور از متغیر «کمیتی» است که از واحدی به واحد دیگر یا از یک شرایط مشاهده به شرایط دیگر، مقادیر متفاوتی می‌پذیرد. (سرمد و همکاران، ۱۳۸۳: ۳۹) به عبارت دیگر، «متغیر از نظر قلمرو معنایی بعد تجربی مفهوم است که ارزش‌ها و حالت‌های متفاوت به خود می‌گیرد». (ساعی، ۱۳۸۷: ۷۹) در سؤال مورد نظر این نوشته، یعنی «آیا فرد به تنهایی می‌تواند در جامعه دگرگونی ایجاد کند؟» دو متغیر کلیدی یعنی «فرد» و «دگرگونی» وجود دارد. این دو متغیر با یکدیگر رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دارند و به همین دلیل این سؤال از نوع سؤالات تبیینی به‌شمار می‌رود؛ یعنی فرد به‌عنوان متغیری که تأثیرگذار و به اصطلاح «متغیر مستقل» است و دگرگونی به‌عنوان متغیری که از فرد تأثیر می‌پذیرد و به اصطلاح «متغیر وابسته» است.

۲. تعریف متغیرها در دو منطق کلاسیک و فازی

بعد از مشخص کردن متغیرهای موجود در سؤال و تعیین مستقل یا وابسته بودن آن‌ها، باید متغیرهای مذکور تعریف شوند تا حوزه مفهومی آن‌ها مشخص گردد. تعریف متغیرها موجب مشخص شدن حوزه مفهومی متغیرها می‌شود و به این وسیله، هم در ذهن جواب‌دهنده (معلم تحلیلگر) و هم در ذهن سؤال‌کننده (دانش‌آموز) تصور واحد و مشترکی از متغیر به‌وجود می‌آید. تعریف متغیر از سردرگمی هر دوی آن‌ها جلوگیری می‌کند و باعث می‌شود آن‌ها منظور یکدیگر را بفهمند. چراکه «مفاهیم همچون بلوک‌هایی هستند که ساختمان تحلیل به‌وسیله آن‌ها ساخته می‌شود». (دلاور، ۱۳۸۴: ۵۳)

بنابراین در مثال مورد نظر، متغیر دگرگونی را به‌عنوان متغیر



شکل ۱. چهار چوب مفهومی دگرگونی

۶ حالت شماره ۲ بیانگر دگرگونی بلندمدت در سطح فردی است. مثل فردی که از طریق دست یافتن به درجهٔ استادی در رشتهٔ خود، زندگی فردی خود را دگرگون می‌سازد.

۶ حالت شماره ۳ مبین دگرگونی کوتاه‌مدت در سطح جمعی است. مثلاً **لنین** با طرح سیاست اقتصادی «نپ» توانست شرایط اقتصادی جامعهٔ شوروی را در دورهٔ زمانی ۱۹۲۱ بهبود بخشد. ۶ حالت شماره ۴ شامل دگرگونی بلندمدت در سطح جمعی می‌شود. باز مثل **لنین** که با انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه، خاندان تزارها را از قدرت ساقط کرد و موجب استقرار نظام کمونیستی در شوروی به مدت چند دهه شد.

با توجه به چارچوب مفهومی فوق، منظور از «دگرگونی» در سؤال مورد بحث این نوشته، صرفاً حالت شمارهٔ چهار، یعنی دگرگونی بلندمدت در سطح جمعی است. بنابراین، این حالت را «دگرگونی اجتماعی» نام‌گذاری می‌کنیم.

تعریفی که از یک متغیر ارائه می‌شود، مبتنی بر نوعی منطق معرفتی است. علم امروزی در رابطه با شناسایی و تعریف متغیرها دو نوع منطق معرفتی را به رسمیت شناخته است:

الف) منطق کلاسیک: این همان منطق ارسطویی است که بر اساس آن، در تعریف حالات یک متغیر به دوارزشی بودن اعتقاد دارد. یعنی بر عضویت یا عدم عضویت آن متغیر در یک مجموعه استوار است؛ لذا عضویت را امری قطعی می‌داند. (کاسکو، ۱۳۸۶) مثلاً بر اساس این منطق، دگرگونی به‌عنوان یک متغیر در جامعه یا وجود دارد یا وجود ندارد یا اینکه یک سخن از نظر اخلاقی یا درست است یا غلط. این منطق در تعریف رابطهٔ تقابل بین دو متغیر نیز به اصل «یا این... یا آن»^۲ معتقد است. برای مثال، در مورد این سؤال که «افراد قهرمان، تاریخ را می‌سازند یا تاریخ قهرمانان را؟» معتقد است که فقط یکی از متغیرها می‌تواند جواب درست باشد؛ یعنی یا قهرمانان یا تاریخ.

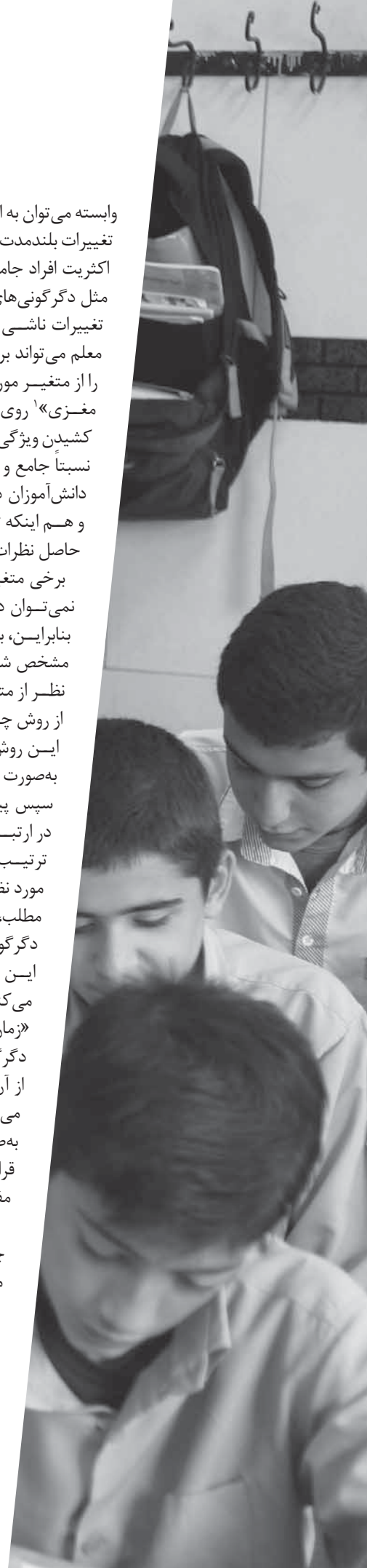
ب) منطق فازی: این منطق که در سال ۱۹۶۵ به رسمیت شناخته شد، در زمینهٔ تعریف حالات یک متغیر، به چندارزشی بودن اعتقاد دارد. معرفت‌شناسی فازی تقسیم‌بندی گزاره‌های

وابسته می‌توان به این صورت تعریف کرد: «به مجموعه تغییرات بلندمدت در جامعه اطلاق می‌شود که زندگی اکثریت افراد جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛ مثل دگرگونی‌های حاصل از یک انقلاب سیاسی یا تغییرات ناشی از کشف یک قانون علمی». البته معلم می‌تواند برداشت‌های مختلف دانش‌آموزان را از متغیر مورد نظر با استفاده از «شیوهٔ بارش مغزی»^۱ روی تخته بنویسد و نهایتاً با بیرون کشیدن ویژگی‌های مشترک برداشت‌ها، به تعریفی نسبتاً جامع و مانع دست یابد. در این صورت، هم دانش‌آموزان در روند تحلیل مشارکت می‌کنند و هم اینکه تعریفی به‌دست می‌آید که جامع و حاصل نظرات اکثر دانش‌آموزان است.

برخی متغیرها را به علت داشتن ابعاد چندگانه نمی‌توان در یک تعریف ساده خلاصه کرد. بنابراین، باید ابعاد چندگانهٔ این گونه متغیرها مشخص شود تا تعریفی متناسب با بُعد مورد نظر از متغیر ارائه گردد. برای این کار می‌توان از روش چارچوب مفهومی بهره گرفت. در این روش، هر یک از ابعاد متغیر مورد نظر به‌صورت پیوستارهایی مشخص می‌شود. سپس پیوستارهای مذکور به‌صورت متقاطع در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند. به این ترتیب، چهار نوع حوزهٔ مفهومی از متغیر مورد نظر به‌وجود می‌آید. برای روشن شدن مطلب، چارچوب مفهومی مربوط به مفهوم دگرگونی ترسیم شده است (شکل ۱). به این صورت که ابتدا ابعاد آن را مشخص می‌کنیم. این ابعاد شامل دو بُعد مهم «زمان» و «جامعه» می‌شوند که در تعریف دگرگونی وجود دارند. سپس هر یک از آن‌ها را به‌صورت پیوستارهایی رسم می‌کنیم. در مرحلهٔ نهایی، پیوستارها را به‌صورت متقاطع در ارتباط با یکدیگر قرار می‌دهیم که حاصل آن، چارچوب مفهومی شکل ۱ است.

بر اساس چارچوب مفهومی فوق به چهار حالت دربارهٔ دگرگونی دست می‌یابیم:

۶ حالت شماره ۱ که بیانگر دگرگونی کوتاه‌مدت در سطح فردی است. مثل فردی که از طریق خرید یک ماشین شخصی، زندگی فردی خود را تغییر می‌دهد.



منطق کلاسیک	منطق فازی
منطق ارسطو	منطق بودا
دو ارزشی مثل ۰ و ۱	چند ارزشی مثل ۰، ۵، ۱ و
منطق یا این... یا آن	منطق هم این... هم آن
مفهوم مورد سنجش به مثابه یک متغیر	مفهوم مورد سنجش به مثابه یک مجموعه
«اندازه‌گیری» ^۶ متغیر مثل اندازه دموکراسی در کشورها	درجه‌بندی میزان عضویت در یک مجموعه مثل مجموعه کشورهای دموکراتیک با درجات متفاوت دموکراسی
عضویت یا عدم عضویت قطعی در یک مجموعه (همه یا هیچ)	عضویت درجه‌بندی شده نسبی در یک مجموعه (تا مقداری)

جدول ۱. مقایسه منطق کلاسیک با منطق فازی (جدول با الهام از نوشته‌های بارت کاسکو و علی ساعی تنظیم شده است.)

می‌گذارد یا از آن تأثیر می‌پذیرد. به عبارت دیگر، متغیرها قرینه و همانند هم بوده‌اند و به اصطلاح «متقارن»^۷ هستند. به عنوان یک مثال ساده می‌توان گفت بین میزان تحصیلات بالا و داشتن فرزند کم رابطه هم‌بستگی وجود دارد، ولی این به آن معنا نیست که هر فرد تحصیل کرده حتماً دارای فرزند کمتر است. لازم به ذکر است که رابطه علی به معنایی که در مباحث علوم پایه وجود دارد، در علوم اجتماعی به ندرت قابل مشاهده است؛ در حالی که روابط دیالکتیکی و هم‌بستگی در مباحث علوم اجتماعی به‌طور فراوان یافت می‌شوند.

حال سه رابطه فوق را در مثال مورد نظر این نوشته، یعنی بین دو متغیر فرد و دگرگونی اجتماعی بررسی می‌کنیم. چنان‌که ذکر شد، رابطه علی در مباحث علوم اجتماعی به ندرت قابل مشاهده است. رابطه هم‌بستگی بین دو متغیر فرد و دگرگونی اجتماعی نمی‌تواند جواب قابل قبول و قانع‌کننده‌ای به ما ارائه دهد، زیرا در رابطه هم‌بستگی، متغیر مستقل و متغیر وابسته وجود ندارند (بلکه متغیر پیش‌بین و متغیر ملاک داریم) و متغیرها متقارن هستند. در نتیجه امکان پیش‌بینی مقدار متغیر وابسته از روی متغیر مستقل وجود ندارد. اما رابطه دیالکتیکی جواب علمی و قانع‌کننده‌ای در مورد رابطه بین دو متغیر فرد و دگرگونی اجتماعی برای ما فراهم می‌سازد. زیرا بر اساس این رابطه، فرد در جامعه دگرگونی ایجاد می‌کند، ولی در عین حال خود نیز تحت تأثیر تغییرات، شرایط و روندهای جامعه قرار می‌گیرد و با بهره گرفتن از آن شرایط و روندها می‌تواند دگرگونی‌های اجتماعی پدید آورد. تحلیل دیالکتیکی در واقع مبتنی بر منطق فازی است که بر اساس آن، رابطه تقابلی بین دو متغیر بر اصل «هم این... هم آن» مبتنی است. یعنی فرد در عین حال که موجب دگرگونی اجتماعی می‌شود، در همان حال نیز تحت تأثیر شرایط و روندهای اجتماعی قرار می‌گیرد و خود از آن‌ها متأثر می‌شود. به عبارت دیگر، هم فرد دگرگونی اجتماعی به‌وجود می‌آورد و هم دگرگونی‌های اجتماعی موجب دگرگونی و شهرت فرد قهرمان می‌شوند. ادامه دارد

معرفتی را بر مبنای عضویت یا عدم عضویت می‌پذیرد و در عین حال میزان عضویت و عدم عضویت در مجموعه‌ها را «درجه‌بندی»^۸ می‌کند. (ساعی، ۱۳۸۸) مثلاً بر اساس این منطق، دگرگونی می‌تواند درجاتی از دگرگونی کم، متوسط و زیاد را شامل شود یا اینکه یک سخن از نظر اخلاقی می‌تواند درجاتی از درستی کم، متوسط و زیاد داشته باشد. این منطق در تعریف رابطه تقابل بین دو متغیر نیز بر اصل «هم این... هم آن»^۹ معتقد است. برای مثال، در تحلیل این سؤال که «قهرمانان تاریخ را می‌سازند یا تاریخ قهرمانان را می‌سازد؟» معتقد است که هر دو متغیر به‌صورت مکمل می‌توانند جواب درست باشند. یعنی اینکه هم قهرمانان تاریخ را می‌سازند و هم تاریخ قهرمانان را می‌سازد. به عبارت دیگر، قهرمانان در عین حال که تاریخ را می‌سازند، در همان حال نیز توسط تاریخ ساخته و معروف می‌شوند.

۳. نوع رابطه بین متغیرها

چنان‌که قبلاً ذکر شد، در یک تقسیم‌بندی رایج، متغیرها را به دو نوع مستقل و وابسته تقسیم می‌کنند. می‌دانیم که علم به‌دنبال تحلیل رابطه متغیرهای مستقل و وابسته است، زیرا «تحلیل یا تبیین اساساً هرگز با عناصر یا واحدهای خاص سروکار ندارد، بلکه بیانگر رابطه میان عناصر است». (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۵۰) در حالت کلی رابطه بین متغیرهای مستقل و وابسته از سه حالت خارج نیست:

- الف) رابطه یک‌سویه یا علی، مثل تأثیر فرد بر ایجاد دگرگونی در جامعه؛
 - ب) رابطه دوسویه یا دیالکتیکی، مثل تأثیر فرد بر ایجاد دگرگونی در جامعه و در مقابل، تأثیر دگرگونی‌های جامعه روی فرد؛
 - ج) رابطه هم‌تغییری یا هم‌بستگی، مثل رابطه هم‌تغییری بین فرد با دگرگونی در جامعه.
- در رابطه اخیر معلوم نیست که کدام متغیر بر دیگری تأثیر